

## یادمانده هایی از داریوش و پروانه فروهر

احمد رُناسی

همه «مردمی» باید و «راستی»

چرا که

نه در بند «گاهم» و نه در بند «جاه»

### مقدمه

نگارنده با دیدگاهی که خود را در سروده های خرد طوس، شناسنامه نویس ایران زمین، فردوسی بر می نمایاند، به نوشتن شتاب زده دیده ها و شنیده هایی چند از پروانه و داریوش فروهر، به بر نمایی سرشت نشانه هایی که داشته اند، روی می آورد. برشماری فروزه های آن در همه پهنه های اجتماعی، به ویژه سیاسی- فرهنگی، روشن ساز زندگی نامه این دو راد زن و مرد خواهد شد، تنیده در هم دنبال می شود تا خواننده خود به داوری بنشیند، نه تنها در دریافت ارزش داوری تاریخی برای آنان، که در میزان زشتکاری «استبداد اسلامی» و خطری که این نظام خون ریز دارد! کوشش خواهد شد، وقایع پیش از قیام 22 بهمن کمتر و بیشتر، فشرده نویسی شود، و به دوران خیزش ها که به واژگونی «استبداد شاهی» راه گرفت، کمی بیشتر پرداخته شود، تا پایان خونین سرنوشت آنان که به دستور پاپوران نظام استبدادی «فقها» و به دست خون ریزان آنها، شماره زده می شود! نگارنده در نوشته های دیگر، گاهشمار زندگی آن دو و پیوستگی آن را به سیرگاه تاریخ نهضت ملی ایرانیان نمایانده است، به گونه ای تاریخی - اجتماعی، اگر چه موجز. نهضت ملی ایرانیان و نمادهای تاریخی ویژه آن، با بار مبارزاتی در پهنه های سیاسی- نظامی و یا در گستره سیاسی- فرهنگی و چگونگی سرنوشت فرزاندگانی که بسیاری از آنان، به دست خودکامان نهان، بومی و بیگانه؛ شاه یا خلیفه؛ مغ یا فقیه و یا دیگر وادی ایمن «القادر بالهی» در این راه به خون نشانیده شدند! فرزانه زنان و مردانی چون مزدک ها، سهروردی ها، قره العین ها که به دستور انوشیروان و یا المعتصم بالله و بنا بر حکم سلطان و یا حکم شرعی امام غزالی ها، به جرم «میهن دوستی» و دارندگی آرمان های مردمی، به خون نشانیده شدند!

### عضویت در حزب ملت ایران و آشنایی با فروهر

آغاز آشنایی نگارنده باز می گردد به دوره 1338-1339 و نخست وزیری اقبال - شریف امامی، و خیزش های ملی مردمی این برهه ها، با اندک آشنایی دورتر، از دوران دولت ملی مردمی مصدق، و روی آوری به کوشندگی های سیاسی! دوره ای که با خیزش های دانشجویان و پیوند گرفتن آن با اعتصاب معلمین و جان باختن دکتر خانعلی، شروع می شود، نگارنده به حزب ملت ایران روی م آورد. در صف مصدقی ها خود را می یابد! زایش، گهواره و شفته ریزی سیاسی خود را، وام دار این جریان سیاسی پیشینه مصدقی دارد، دانسته و پر بهره بری از فروزه های پروانه و داریوش و آرمان های حزب ملت ایران، که بنیاد آموزیده ها و برگرفته آزموده های آنها، در پروریدگی سیاسی نگارنده نشان ژرف خود را به جای نهیده است.

می توان بنیادی ترین سرشت پروانه و داریوش را، در مصدقی بودن دانست و در این راه، بیم و خطر شناختن، سخن و خواست و دیدگاه خود را آشکار و رسا، بیان داشتن، حتی در شرایط سخت زندان و یا در برابر دژخیم ترین مأموران هر دو رژیم!

زندگی داریوش در زندان های شاه، و دلاوری هایش در برابر حسین آزموده، دادستان نظامی کودتای 28 مرداد؛ سرهنگ زیبایی، معاون تیمور بختیار فرماندار نظامی؛ پرویز ثابتی، مقام امنیتی؛ و بسیاری دیگر از دستور بگیران شاه، همان اندازه درخشندگی دارد و احترام برانگیز است که در برابر جلالان نظام «فقیه» و خون ریز «استبداد اسلامی»، چون لاجوردی ها، ری شهری ها و ...!

زندگی پروانه نیز سرشار از دلاوری، رخ نمود! در خیزش های خیابانی - دانشگاهی و در بر گرفته گرفتن کارهای سیاسی دوره های گوناگون، که از 16 آذر 1339 و جنبش معلمان نمایان می گردد و هنگامه آفرینی او همواره به چشم می خورد.

داریوش، بی گسست از دوران برنایی، در پی شهریور 1320 تا 1339 که نهایتاً به عضویت شورای جبهه ملی گزیده می شود، توانایی های خود را، چه در سازمان دهی و چه بمانند نمادی مقاوم در برابر دشمن، نشان می دهد و در میان رهبران نهضت ملی جای می گیرد، که بیانگر دیدگاه جوانان و دانشجویان باشد و بازگوی نیرویی شور آفرین و گرمی مبارزه بخش، به جنبش دوباره پای گرفته!

## پیوند پروانه و داریوش

از این گاه به بعد، پروانه نیز همچون سروده سرایی که شور دلاوری در دل بر می انگیزاند، با پای نهی به دانشگاه، دانش و رزم آوری را در سوی ارزش های مردمی و آرمان های ملی، در هم می آمیزاند. در روز 16 آذر 1339، با شکستن یخ سکوت دوران پس از 28 مرداد، خونی گرم در رگ های جوانان دانشجو به جریان می اندازد و همگان را به زنده داشت یاد «جان باختگان» این روز، فرا می خواند!

این دو گرد که از پیش در انجمن آنهایتا با هم آشنا شده بودند، در فروردین 1340 با هم پیوند یگانگی می بندند و دوران همسری را دنبال، و با خون خویش نشان جاودانگی را که بازگوی خون سیاوش ها و بابک هاست بر پیشانی تاریخ ایران می نهند!

نگارنده از این دوران، روز به روز بیشتر، از نزدیک، با این دو عزیز آشنا و آشناتر شده، اگر چه همواره از این و آن نیز پر می شنود از ارزش هایی که دارنده بودند و گفته آمد، و مهر تایید زده می شود به آن چه خود به چشم می بیند! نکته اساسی که در پیش چشم سبز می شود، هر چند در ابتدا، به آن بهایی سزاوار داده نمی شد، دستمردی پروانه و نشان آن در دلاوری های داریوش که درون و برون از زندان از خود نشان می داد! لذا، بی گونه ای ابهام، می توان گفت که آنان «جفت» همه گونه بهم جور شده ای بودند، هر یک مکمل دیگری، در سیرگاه مبارزاتی که به آن روی آورده بودند، و مصدق هم به آن، در نامه ای به پروانه، اشاره دارد!

پروانه همواره در راه خانه - مدرسه- زندان، بچه بر دوش- آموزش دهی، تهیه و بردن خوراک، با گشاده دستی و از همه جور، برای زندانیان، و نه فقط برای داریوش، بنا بر آن چه باور داشت، اگر چه خود و دلبندهانش در پشت دیوارهای خانه و دور از چشم این و آن، در تنگنایی سخت زندگی را می گذرانیدند.

پروانه با حقیر گرفتن خودکامه و با اینگونه فداکاری، نیروبخش داریوش و دگر در بندبودگان، می گردید و نیز «اخبار» خارج از زندان را با شکیبایی و به یاری دوستان حزبی و غیر حزبی اش گردآوری می کرد و در هنگام ملاقات، هوشیارانه به داریوش می رسانید! یکی از دوستان بسیار عزیز و چهره ای از چهره های انگشت شمار از میان زندانیان مقاوم و پرسابقه دوران استبدادی شاهی، برای نگارنده تعریف داشت به اینکه: «روزهایی که پروانه به دیدار داریوش می آمد، اندکی پس از آن، داریوش اخبار فراوانی را میان ما پخش می کرد و ما به دیگران می رسانیدیم». نگارنده از این دوست و دیگر دوستانی از جمله شکرالله پاک نژاد، از رفتار شجاعانه داریوش در پشت میله های زندان و در برابر زندانبان های سرکوبگری که در گذشته از آنها نام برده شد، بسیار شنیده است، در گویایی به این که؛ داریوش با این رفتار خود در برابر زندانبان ها و در پیش چشم زندانیان، می توانسته برای زندانیان جوان نیروی مقاومت گردد و در آنها ترس را بشکند!

سخنان این دوست و بسیار دیگر از دیگران شنیده ها و خوانده ها، دال بر این دارند که کارها و رفته های این «جفت» درون و بیرون زندان، مکمل یکدیگر، کارایی داشته اند و بر و میوه های مبارزاتییشان، سخت به سود مبارزه و جنبش، شیرین و کارساز بوده است!

همة آنانی که دستی در آتش مبارزات پس از کودتای 28 مرداد دارند، می دانند که داریوش هنگامه آفرینی داشت با رهبری اش در نهضت مقاومت ملی و تلاش گری گسترده اش در پای گرفتن جبهه ملی دوم که بسیاری نوشته، گفته و با زبانی ستوده اند، از جمله، دکتر غلامحسین صدیقی و مهدی بازرگان.

با راه یافتن پروانه به دانشگاه و پیوند زندگی با داریوش، هر یک از این دو نیروی دیگری شد در مبارزه و برانگیزی شور زندگی! در کسوت های گوناگون دانشجویی، و در کنگره جبهه ملی، همسان با داریوش و دیگر هموندان حزبی، به آن گونه مبارزه ای باور داشت که مورد پسند و پذیرش مصدق بود و از هرگونه سستی گرفتن در امر مبارزه در برابر خودکامه، علیرغم رخدعی هر پی آمدی، دوری می گزید، مبارزه ای که سرانجام به بر پا داشتن جبهه ملی سوم و بازداشت و زندانی شدن داریوش می انجامد. در پی بازداشت همگون خود، پروانه یاری دهی به جبهه ملی سوم و بی گسست، تهیه گزارش برای مصدق را دنبال می کند، اگر چه هم زمان بار حزب، خانه و فرزند داری؛ مدرسه؛ رفت و آمد به زندان؛ و ... را هم بر روی شانه های خود دارد!

به هنگام فروش بحرین و آن خیمه شب بازی، داریوش و پروانه و هموندان حزبی آنان بودند که رسواگر آن خیانت شاه گردیدند و چهره استعمار را دریده ساختند و هنگام بازداشت داریوش، در بدرقه او، با رفتاری سزاوار، پروانه، فرزندی بر بغل و دیگری در پی او، با خواندن سرود «ای ایران»، هم بر گرمی مبارزاتی داریوش می دمد و هم بر روی مأموران امنیتی، اثری ژرف بر جای می نهد!

- بسیارند بیاد ماندنی هایی در پهنه ملی مردمی، زیبا، از این دو گوهر، که از جمله اند:
- 1- در پی چهاردهم اسفند 1345 و درگذشت مصدق، که آن دو در کنار فرزندان و نوادگان مصدق از جمله منصوره، هدایت و مریم متین دفتری و دو نفر از هموندان حزب ملت ایران، پیکر «پیر» فرزانه را به احمد آباد رساندند، روز اول فروردین 1346، که نگارنده نیز همراه آنان بود، بر سر مزار آن خرد همیشه بیدار رفتند، سراپا اندوه همه را در خود گرفته بود و پروانه بر پهنابگون رخسار اشک ریزان، جاری شده از دو چشمه سار، سنگ مزار را گلریزان می کرد.
  - 2- هرگز از مهر خود نکاستن و بزرگواری همه جانبیه خود را داشتن به هموندانی که دیدگاه و گرایشی دیگر بر می گزیدند، که از جمله بود نسبت به شکرالله پاک نژاد، که همواره از او به نیکی یاد می کردند و سزاواری های او را بر می شمردند و حرمت نهی به مبارزات او و دیگرانی همانند او که از حزب ملت ایران جدا شدند و راهی دیگر برگزیدند، و یا پاس احترام به ایثارگری دارندگان دیگر گرایش ها و دیدگاه ها.
  - 3- هرگز حتی سر سوزنی از مهر و دوستی شان به نگارنده، کاسته نگریدید، اگر چه مدت ها بود کوشندگی حزبی را ترک و گرایش به دیدگاه مصطفی شجاعیان، و سپس تا اندازه ای به آنارشسیسم و خودگردانی، پیدا کرده بود! این دگر شدن دیدگاه سیاسی را، از دو و یا سه سال پیش از ترک آلمان نگارنده پیدا می کند، ولی همواره نزدیکی و روابط دوستی و سیاسی را، نه تنها با این دو، که همیشه دل به مهر آنها بسته داشتم، که با هموندان حزب ملت ایران هم! به ویژه، هنگام پای گرفتن خیزش ها، هنگامی که در پاریس زندگی گزیده بودم، پیش از آن با هر فرد و سازمانی تماس گرفته شود، برای بازگشت به ایران، با آنان تماس گرفته شد، از جانب خود و گروه همراه خود، که بمانند اولین نیرو، تصمیم گرفت به ایران باز گردد! چنین منش آزادی را در پروانه و داریوش دارنده دیدن، همواره نگارنده را بر آن می داشت که با بودن پاره ای ناهمانندی دیدگاهی و یا انجام گرفتن مسایلی به دور از باورهای خود، سخت با آنان یگانگی داشته و برقرار باشد و هر آن چه که بتواند به انجام خواسته های آنان جامعه عمل بیوشاند. کوشندگی در این راه، رابطه ای تنگاتنگ و یگانه، بوجود آورده بود و سبب ساز، که شاید بتوان گفت یکی از نزدیک ترین کسان با آنان بشمار آیم!
  - 4- در پیش از «قیام»، هنگام بازگشت به ایران، همراه با آن گروه که سخن رفت، داریوش همواره رهنمود دهنده بود به این که «برهه ای است به هنگام برای بازگشت» و این که «به پشت بانی و در پناه خیزش های گسترده مردمی، شما می توانید از گزند دستگیری در امان باشید» و در واقع نیز چنین بود و شد! او نیز، قول داد به هرگونه کاری که بتواند، یاری رسان آن گروه باشد. علیرغم این که چندی پیش از بازگشت این گروه همراه سنجایی بازداشت شده بود، پاره ای از یاران حزب ملت ایران در فرودگاه حضور یافتند، که از جمله زنده یاد منوچهر مسعودی بود که ما را با چند ماشین به خانه خود برد که تا پس از ناهار، هر یک به جای امنم از پیش برای خود تهیه دیده، برود! بنا بر درخواست گروه، هدایت متین دفتری نیز در کسوت نایب رئیس کانون وکلای دادگستری برای حراست و حمایت از گروه، در فرودگاه حاضر بود!

## لغو مجازات اعدام

هنگام دیدار پروانه با پرستو، و سپس آرش که برای اولین بار می دیدم، پروانه مرا به شام دعوت کرد. این زمانی است که داریوش هنوز در زندان حکومت نظامی است و هیچ از واژگونی استبداد شاهی خبری نیست و در پیش چشم، چشم اندازی این چنانی دیده نمی شود. هنگام گفت و شنود، از «کیفر اعدام» و باورمندیش در این مورد پرسش داشتم؟! پاسخ روشن و قاطع او این بود که «اگر رخدادهای کنونی دست آوردی پیروز برای ملت ایران باز کند، می بایست لغو کیفر اعدام را اساسی ترین کار بشمار آوریم و کوشش به انجام این مهم شود!». در ادامه این گفت و شنود، در پاسخ به این پرسش که داریوش هم بر این باور است؟! گفت که: «نه تنها داریوش، که نیروی گسترده ای از بچه های حزبی هم چنین باوری را دارند و خواست آنان است.»

داریوش نه تنها بر حرمت منزلت های انسانی به «لغو کیفر اعدام» و دیگر ارزش های انسانی و مردمی توجه داشت و پای فشری می کرد، بلکه در امر بسیج مردم در برابر «استبداد اسلامی» نیز، آن را بایسته می شناخت. این بایستگی را در آن می دید که مردم را از خاموشی ناشی از ترس کشته شدن و قهر برخاسته از آن آزاد می سازد و جامعه در رویارویی با این نظام انسانسوز ایران برپاد ده و در واژگونی آن شتاب می گیرد! او به دفعات، هنگام سفرهای خود به اروپا، برای جراحی چشم و آرتروز، به این نکته اشاره های چندین باره ای به نگارنده داشت و پیام به دو دوست حقوقدان خود، که این شعار را با یاری دیگر افراد و گروه های آزادیخواه، میان ایرانیان برده و برای پیشبرد آن از مردم جامعه های دیگر یاری بخواهید.

در پیوند با مورد بالا، او نیز بر این بود که میان ایرانی های دارنده پیشه های گوناگون شکل صنفی بوجود آید تا اگر فردی در ایران دستگیر شد، بتواند از هم صنف خود دفاع کرده و خیر دستگیری او را به میان صنف های خود از ملیت های گوناگون برده و بدین گونه نیروی تعیین کننده ای در دفاع از زندانیان بوجود آید! به درستی یادآور بود که این شیوه کار می تواند از سوی های گوناگون، پهنه را بر دشمن تنگ کند و کسی که زیر ستم استبداد اسلامی قرار گرفته، از هر نوع خطری نجات یابد. بر این بود، این روش کار، فشاری هم خواهد بود بر روی دولت های جامعه های گوناگون که به خاطر منافع اقتصادی، با این نظام خون ریز، سر و سری برقرار می کنند و انسانیت را به هیچ می نگارند. پیام او را به آن دو دوست حقوقدان و دیگر کسان، یادآور شدم و در مورد «لغو کیفر اعدام» و طرح و بردن این «شعار» در میان نیروهای ایرانی خارج از کشور، سودمند افتاد!

خیزش ها به قیام 22 بهمن و واژگونی «استبداد شاهی» راه گرفت و به برپایی نمایش های زنده تلویزیونی، زیر نظر ابراهیم یزدی رهبر کنونی نهضت آزادی و آغاز اعدام ها منجر شد. آن چه که به باور نگارنده، آغاز کژی گرفتن سیرگاه قیام پیروز مردم می بایست به شمار آورد! شروع شد.

فردای اولین اعدام ها، خانه فروهرها بودم که خبر اعدام ها رسید. لحظه ای بعد تلفن زنگ زد. پس از پایان گفتگوی تلفنی پروانه با آن طرف خط تلفن که خواهر سالار جاف بود، از کردهایی که با آیت الله حکیم روابطی تنگاتنگ داشت، گریان به جمع پیوست و با طنین صدایی اندوهگین روی به داریوش کرد که «این همان شد که در رژیم واژگون شده جریان داشت و...»، سپس رخساری غم و ماتم گرفته در همگان بوجود آمد و به ویژه، داریوش که در دولت موقت قرار داشت! او از خودش که کاری نمی تواند در بازداری این شرم آوری ها بکند و دیگران از او که چرا قیام پیروز مردمی به زشتی گرفت و شاید دیگر پرسش و پاسخ هایی که در دل هر یک راه گرفته بود؟!

هرگز این رخساره های به اندوه و غم کشیده در آن شب، به ویژه و به گونه ای داریوش و به گونه ای دیگر پروانه، در نگارنده زنده نگرییده و سخن از آن داشت که آنان به «لغو کیفر اعدام»، باورمندی ژرف داشتند! چهره گریان پروانه را که می گفت: «چگونه می توانم به این زن خبر اعدام برادرش را که دیشب انجام گرفته، بدهم!» اعدام سالار جاف را، که شب پیش با نصیری و ... انجام داده بودند، خون ریزان «استبداد اسلامی»، در پوشش قرار داده بودند، چرا که سالار جاف در پشت تلویزیون به قرآ «سوگند یاد کرد که هر آن چه را انجام داده، به خواست و دستور آیت الله حکیم بوده، چه سوگند او راستگویانه و چه دروغ برخاسته از ترس مرگ داشتن بوده باشد؟!

در پی این خاطره شوم و دیگر دیده های نفرت برانگیز روزهای اعدام و به نمایش نهی پیکره های متلاشی شده و دیگر مناسبت ها، مرتبه ای در ایران، با داریوش درباره «لغو کیفر اعدام» و سخنان پروانه و پرسش و پاسخ به این که «در دستور کار دارند، تا به هنگام، در کنگره حزبی به آن پرداخته شود»، که گردش کار جامعه، با شتاب گرفتن و چیرگی «استبداد اسلامی» پروای کار برای برپایی کنگره ای بوجود نیامد، و انجام چنین مهمی تا آذرماه 1376، که با پاسخ برشماری چراها، به آن مهم پرداخته و چاپ پخش گردید! به تعویق افتاد. (1)

بی مناسبت نیست یادآور شدن که داریوش و پروانه و هموندان حزبی آنان، با آزاد شدن داریوش از زندان «استبداد اسلامی»، آغاز به چاپ پخش گزارش های خبری نمودند. گام به گام ولی پیوسته و بی گسست، و به مناسبت هایی بدست آورده، به منزلت های انسانی پرداختند! سخت به شکنجه - اعدام و شکنستن انسانیت، که از روش های شوم پایوران نظام شده است، یا آوردن «توایی» روی پرده تلویزیون و یا در زندان به زیان هم بند خود در آوردن و ... ، اعتراض می کردند و به روشن ترین گونه ممکن این روش های ضد انسانی رژیم خون ریز «فقها» را یادآور و از انسانی کردن جامعه، بگونه ای ریشه ای سخن راندند. این گونه دفاع از زندانیان و انتقاد به «استبداد اسلامی»، در گزارش های خبری حزب ملت ایران آورده شده که حال هر زندانی، دارنده هر گرایش، آیین و دیدگاهی را شامل می بود! بازگو کننده آن چه روی می داد که آنها از آن با خبر می شدند بود، چنان چه در مورد وابستگان به حزب توده، دکتر مظفر بقایی و یا مهدی هاشمی که هر آن چه کرد، چه پیش از قیام و در رابطه با قتل آیت الله شمس آبادی در اصفهان و رابطه با سازمان امنیت، چه پس از آن همه و همه آن چه را که کرد، بنا بر خواست پایوران «استبداد فقها» بود و آنها پیشاپیش آنان شخص آیت الله خمینی، از آن باخبر بودند! آنها، در گزارش های خبری یاد کردند، که پاره ای از زندانیان سیاسی را زیر نام «قاچاقچی» اعدام کرده اند. مرتبه ای، داریوش در گفت و شنودی با روزنامه ای فارسی زبان در خارج و با خبرنگار رادیویی سخت به مهدی بازرگان انتقاد کرد که گفته بود: «در میان اعدام شدگان به جرم قاچاقچی، زندانی سیاسی وجود نداشته» و داریوش، بازرگان و سخنان او را، دور از احساس مسئولیت خوانده بود.

همه و همه آنچه آمد، روشنگر باورمندی آنان به لغو کیفر اعدام و دفاع ریشه ای از منزلت انسان است. آنان، بر گردن گرفته داشتند، همیشه و در تمام دوران زندگی، دفاع از انسانیت، و انسان برخاسته از هر آیین و یا باوری را اگر حقوق انسانی آن کس را در بزنگاه پایمال شدن می دیدند، آینده، درستی اش را، بیشتر تایید خواهد کرد!

## حرمت به مصدق و مزار شهدای 30 تیر

داریوش و پروانه، به خرد همیشه بیدار ایرانیان، مصدق، سخت عشق می ورزیدند و چون مردمک چشم خود عزیزش می داشتند و کوشنده به آن بودند که راه او را، بی آن که ریایی در کار باشد، ادامه دهند و اگر در کارزاری در برابر دشمن قرار می گرفتند، که مصدق را در تیررس دشنام دهی و یا بی حرمتی از سوی دشمن می دیدند، سخت ایستادگی و به پاسخگویی سزاوار روی می آوردند، اگر چه برای آنان، هر چه قدر ممکن بود، گران تمام شود! در دوران قیام، و در برابر «استبداد شاهی» هر دو کرده هایی دارند دندان شکن، حتی داریوش در پشت میله های زندان و در برابر اجراکنندگان خواسته های شاه! نیز در روز تاسوعا در سال 1357، هنگام حمل عکس مصدق، پیشاپیش صف هموندان حزبی اش، پاسخ تند به آخوندی فضول داد که به نیت بی حرمتی به مصدق، می خواست از حمل عکس جلوگیری کند. نیز چنین بیاد می آورم آن روزی که، روز اربعین همان سال، حزب ملت ایران، نزدیک به یک میلیون از عکس های گوناگون مصدق، حسین فاطمی و تختی را میان همگان پخش کرد و سخن داریوش به این که: «اگر هنگام حمل عکس مصدق، مورد پورش قرار گرفتید، هرگز نباید آنرا از دست دهید حتی اگر به سختی زخمی شدید» و تأکید داشت که اگر در خود، در چنین حالتی، نیروی نگهداری کننده نمی بینید، به حمل آن روی آور نشوید!

پروانه نیز چنین بود و چنین کرد. روزی که پاسداران «استبداد اسلامی»، هم زمان برای دستگیری داریوش به خانه مادرش می ریزند، به خانه آنها نیز یورش می برند، همین طور به خانه خواهر پروانه، پاسداران هنگام پورش به سوی عکس مصدق می روند تا آن را از دیوار پایین کنند، که با دلاوری بی مانند پروانه رو به رو می گردند. پروانه با طنین صدایی کارساز به میخکوب کردن، به پاسداری که قصد پایین کشیدن عکس را داشت، می گوید: «مگر وضو گرفته ای که به آن دست می زنی و...» این گونه بر جو چیرگی میگیرد و از دستبر عکس مصدق جلوگیری می کند! با همت آنان و دیگر هموندان «مزار جانبختگان سی تیر در ابن بابویه» در ری و در احمد آباد مزار مصدق بازسازی می شود و همه ساله، به مناسبت های به هنگام، آیین های سزاوار آن روز (30 تیر، 14 اسفند، ...) در این دو مزار گاه برپا می شود، که با امید دنبال شود!

ناگفته نمایند که داریوش، از مدت ها پیش، برای خود پروانه دو مکان در جوار «شهدای سی تیر» تهیه دیده بود که «استبداد فقها» از خاکسپاری آنان در آن جلوگیری کرد. لذا یاران آن دو، بیکرة آن پاک اندیشان را «موقت» در بهشت زهرا به امانت گذاشتند.

## یادمانده های دیگر

از دیگر بیاد مانده ها نگارنده، کاندید شدن پروانه، در اولین دوره پس از قیام 22 بهمن و پخش تراکت های مبارزه انتخاباتی خود جلو دانشگاه تهران و پاسخ او در برابر فرستاده رادیو، تلویزیون آلمان که آیا: «شما می توانید به مجلس راه یابید؟» این بود که: «تمام کوشش انتخاباتی خود را می کنم، چرا که گونه ایست از مبارزه و می بایست با تمام نیرو به آن بپردازم!» اگر چه هر دو پی آن شدند که تنها راه رهایی ایران در واژگونی نظام «استبداد فقها» است. این زن سراپا مهرورز، ناآرام به تلاش برای جمع آوری پول و تدارک امکان به درمان و یاری رسانیدن به جوانان آسیب دیده و زخمی شده در روزهای خیزش، می پرداخت. پروانه را نیروی گسترده ای از خانواده های زندانیان دوران گوناگون و خود زندانیان هم، چه به نام و چه از نزدیک و با دیدن او، می شناختند.

داریوش نیز چهره ای به تمام آشنا برای زندانیان بود و بسیاری از زندانیان را می شناسم که داریوش را می ستودند – در پیوند با استواری اش در برابر زندانبانان و دشمن- حتی آنانی که سخت با دیدگاه های او، دانسته و نادانسته مخالفت می ورزیدند. از این رو، عده ای چشم گیر از چپ ناوابسته که در سازمانی جای نگرفته بودند، آمادگی از خودشان نشان می دادند تا با او همکاری کنند که از جمله اند آنانی که از اروپا و آمریکا بازگشته بودند. با دریغ و درد، بسیار بازدارندگی هایی در آن گاه تاریخی، در ایران پس از قیام 22 بهمن، وجود داشت که سد ساز این همکاری های بایسته گردید!

روزهایی پس از قیام، رهبران سوسیالیست های اروپا، کریسکی (اتریش) – پالمه (سوئد) و گون زالس (اسپانیا) به ایران آمدند و داریوش یکی از چند نفری بود که با او دیدار و نشست برقرار کردند و نیز، در مرتبه دوم جراحی چشم، که داریوش به اسپانیا رفته بود، از سوی ولی برانت (آلمان غربی) از او دعوت شد و در بن (آلمان) نشست هایی با ولی برانت، نمایندگان پارلمان، و دیگر رهبران حزب سوسیال دموکراسی آلمان برقرار گردید و دیدار و گفت و شنودی رخ داد، به شناسایی دیدگاه ها و گرایش های اجتماعی – سیاسی یکدیگر، و ویلی برانت، نسخه ای از کتاب خود را به داریوش به یادگار می دهد! داریوش در چند بار آمدنش به اروپا، در پخش اخبار و رویدادهای ایران در پی تماس های بی گسست، همگان را آگاه می کرد، از جمله، قتل کاظم سامی – احمد میرعلایی و ... نیز دفاع همه جانبه اش از سعیدی سیرجانی، امیرانتظام و ... نباید فراموش کرد! او در آخرین سفر که برای جراحی آمده بود، از تمام امکاناتش سود

جست تا مورد امیرانتظام را به پارلمان آلمان و اروپا برد. به ویژه از طریق نمایندگان سوسیال دموکراسی آلمان (S.P.D) و در این امر موفق بود.

پروانه نیز، همچون همگون خود، چه در مورد قتل کاظم سامی، سعید سیرجانی، احمد میرعلایی و ...، کوشنده بود و همراه با دیگر هموندان، در بخش گزارش های خبری، و خبررسانی می کوشید و از نادر کسانی بود که علیرغم سایه گسترده ترس در همه آیین های برپا داشته، به ویژه برای کاظم سامی پاس می داشت، زندگی سرافراز آنان را. نیز، پروانه و داریوش، و به یقین با یاری دیگران، در پخش اخبار کشتار جمعی سال 1367 در زندان، تلاش گسترده داشتند و نگارنده اولین بار، از داریوش شنید و پی برد به چگونگی این جنایت هولناک و این که به دستور و به دست چه کسانی از وابستگان به این نظام خون ریز انجام شد، زمانی که برای جراحی اولین چشمش، به اسپانیا آمده بود! بسیار است سخن، از به یاد مانده و دیده و شنیده هایی که روشن ساز فروزه های این جان باختگان مردم سالاری شود، که بی گسست و در تداومی، یکی پنجاه ساله و دیگری چهل و پنج ساله، کوشش داشتند در ایران برپایی آن را، که با دریغ نمی توان به همه آنها پرداخت. نگارنده، با شناخت همه جانبه ای که از آندو گوهر راه مردم سالاری و برآورده سازی خواسته های اجتماعی - تاریخی ایرانیان، یعنی توأمان «ملی مردمی»، دارد، یادآور می شود که تحقق پذیری این دیدگاه روشن در ایران زمین، شاد ساز آنان خواهد بود. آنان با آگاهی و با چشمی روشن چنین راه پرخطری را آغاز و دنبال داشتند و چنین سرنوشتی را برای خود رغم زدند!

بی گونه و شک و گمانی، آنان در ستیغ قله پیروزی نشستند و بلندترین فرازی ممکن از دست آوردی را بدست آوردند و جان باختگی و به خون نشینی شان، فراز حافظ را یادآور است که «فراز قله خورشید، تکیه گاه» آن دو باشد. من نیستن برای شما باور نمی کنم

پیروز ملت ایران و دیگر ملت های زیر ستم

پاریس، 14 دی ماه 1377

## 1- حزب ملت ایران «در راستای لغو کیفر اعدام»

روز نوزدهم آذر 1376، طی قطعنامه ای به مناسبت چهل و نهمین سالگرد جهانی حقوق بشر، حزب ملت ایران لغو مجازات اعدام را در برنامه سیاسی خود قرار داد که گویای روشن نظرات پروانه و داریوش فروهر درباره «فرمانفرمایی واپس گرایانه» جمهوری اسلامی است که از «کیفر اعدام به گونه ابزار وحشت آفرینی» استفاده می کند! قطعنامه مزبور عیناً به شرح ذیل است:

- چون شناسایی و ارچ گذاری به حیثیت ذاتی انسانی پایبندان زیست آزاد ملت ها و شکوفایی فرهنگ آنهاست؛
  - چون زندگی نخستین و والاترین داده ایزدی به هر انسان است و هیچ فرد یا جمع یا نهادی به هیچ بهانه ای حق سلب آنان را ندارد؛
  - چون در روند زندگی بشر، پیشرفت های چشمگیری پدید آمده و بسیاری از نگرش های کهنه در شناخت بزه و دادن کیفر نارسایی خود رانمایان کرده است؛
  - چون در گسترده دانش بشری، بزه دیگر سرشتی شناخته نمی شود و هر کیفری باید دربردارنده فرصتی برای بازسازی و پرورش بهینه هر به کژراهه افتاده ای باشد؛
  - چون کیفر اعدام از دید اجتماعی بیدادگرانه و ضد انسانی، از دید اخلاق خشن و ناپسند و از دید قضایی تردید آمیز و اثر آن برگشت ناپذیر است؛
  - چون روشن شده، کیفر اعدام، نه تنها سبب تنبیه دیگری و بازدارنده تبهکاری نیست که اهرم اختناق و تصفیه حساب های سیاسی و سرکوب دگراندیشان در بسیاری از سامان های یکه تازانه فراگیر می باشد؛
- و از آنجا که جمهوری اسلامی چه در مورد اتهام های عقیدتی و چه به لحاظ بزه های عمومی دارد؛ و اکنون در جمهوری اسلامی، کیفر اعدام بگونه ابزار وحشت آفرینی در راستای نگهداشت جو خفقان و پامال کردن آزادی های شناخته شده برای انسان در آمده است؛

حزب ملت ایران پس از رایزنی های بایسته در چهل و نهمین سالگرد صادر گردیدن اعلامیه جهانی حقوق بشر، پیشنهاد لغو کیفر اعدام را پذیرا شده و کوشش همه جانبه در این زمینه را در برنامه خود قرار می دهد.

حزب ملت ایران خواهان حذف کیفر اعدام از همه قانون های جزایی کشور می باشد تا هیچ فرمانروایی نتواند با دستاویز آن بر خلاف خواست مردم پایه های قدرت خود را استوار دارد.

در آینده باید نهاد نیک آدمیان را که در انبوه نابهنجاری های اجتماعی به زشتکرداری کشانده است با نوپوری، بازآموزی و حتی کارآوری تن و روان، صیقل داد.  
باید هر ایرانی را چنان پرورد که با هر باور دینی و سیاسی از فرهنگ پربر میهن خود درس مهر و دوستی گیرد و نهال کین و دشمنی را از بیخ برکند. چنین باد.

دبیرخانه حزب ملت ایران، نوزدهم آذرماه 1376

## راه من راه پاکان است

داریوش فروهر

وقتی تقاضای کسب پروانه برای نهضت آزادی از طرف کمیسیون ماده 10 احزاب رد شد، در مصاحبه ای با بی بی سی گفت که حزب او از سال ها پیش تأسیس شده و نیاز به پروانه نداد - «صدور پروانه هم تقاضا نخواهمی کرد. خودمان را بنا بر پیشینه 44 ساله که به هنگام هم، حزب به ثبت رسیده است حزبی قانونی می دانیم و در عمل همه امتیازها را برای خودمان می شناسیم و کوشش می کنیم، کاری به این نداریم که سردمداران جمهوری اسلامی چه قرار و مدارهایی پیش خودشان نهاده اند».

داریوش فروهر اعتقادی به این که جمهوری اسلامی بتواند اعتبار مردمی کسب کند نداشت و خودکامگی را بزرگترین مشکل نظام ایران می دانست. ولی وقتی آقای رفسنجانی برای اولین بار به ریاست جمهوری رسید درباره کابینه او گفت: «کابینه حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی را که با جنجال بسیار از سوی رسانه های همگانی داخلی و بیشتر خارجی کابینه فن سالار نامیده شده است و خود ایشان هم کابینه کار خوانده اند، قادر به حل مشکلات کشور نمی دانم. بیشتر عضوهای آن از مدت ها قبل یا در گذشته وزیر بوده اند و نمی توانند در بحران کنونی کشور بی اثر باشند. اگر این پیش رانده شدگان پس از پیروزی انقلاب، کارآوری یا فن سالاری داشتند، تاکنون نشان داده بودند و چنین نتگنهایی در زمینه های گوناگون زندگی ملی پدید نمی آمد و مردم بدین سان دچار سیه روزی نمی شدند. هر دگرگونی در ایران جز در راستای پایان دادن به روند خودکامگی و زنده داشت حاکمیت ملی و برقراری مردم سالاری نه ارزش دارد و نه کارساز می باشد».

او در آخرین گفتگویی که با یکی از نشریات خارج از کشور انجام داده بود درباره خود و حیات سیاسی اش چنین گفته است:

«نزدیک هفتاد سال را پشت سر گذاشته ام و در عشق این مرز و بوم و سودای یک ایران آزاد و آباد، بهترین سال های زندگی ام را در زندان بسر برده ام. من و شما که عمر جاودان نداریم، اما این کشور و این ملت همیشه پایدار است. جاودانگی من در آن است که زندگی ام را فدای ایران و سربلندی آن کنم. پس از من، دیگران، جوانان، شماها هستید و اگر مرا بکشند بعد هم ستیز و پیکار مردم که دم به دم اوج می گیرد، ادامه خواهد یافت. پس چه باک! زندگی من فدای ایران و سربلندی آن باد! من راه خودم را که راه پاکان است، راه مصدق بزرگ است، می روم و برای مرگ هم آماده هستم».

«... مرگ چشمه عدم نیست،  
جویباری است که در دیگران جریان می یابد.»

پروانه فروهر

گزیده ای از خطابه ای که به مناسبت سالروز تولد مصدق در احمدآباد ایراد کرده است.  
چشم های من مصدق را دیده اند، آن بالای بلند و آن دست های بزرگ و نوازشگر را، هنوز یادآوری آن دیدارها مرا به چشمه خورشید بدل می سازد، رگ، رگم را به دست افشانی می کشاند و سرم را از بالندگی و شور تا کهکشان ها می فرزند ... از او گفتن، تاریخ را ورق زدن است ... تاریخ کمتر کسی را به یاد دارد چونان او پاک و عاشقانه در راه آزادی جان گذاری کند و بخش عمده ای از عمرش را در زندان و تبعید و پس از مرگ استخوان هایش نیز در زنجیر استعمار و استبداد ... برای چنین انسانی که به بهای زندگی خود آرمان های ملتش را واقعیت بخشد دیگر مرگ سرچشمه عدم نیست، جویباری است که در دیگران جریان می یابد ...  
آفت نبود آزادی، این آفت خوفناک و سمج که هر مصیبت دیگری در برابر آن ناچیز است، مدام و مدام چونان کابوسی رنج اش می داشت.

مصدق با ردای قهرمان آزادی، سیاست پیشه ای خردمند و درست کار، پشگام پیکارهای رهایی بخش، پولاد گداخته در کوره خیزش مشروطیت که همه فلسفه های سیاسی اش به گرد آردمان های ملی و آزادیخواهانه شکل گرفته، حکومتش نماد راستین نهادها و شیوه های دموکراتیک بود.

او پدیده های پراکنده و پیوسته اجتماع را از کارها و کسان گرفته تا پایگاه هایشان می دید و می شناخت. برداشت او از جامعه، جهان شمول و در تمامیتی سازماند و اندام وار به هم می پیوندند، همزمان در پیوستگی و گسستگی، در شدن و بودن.